



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**



## پیغام عشق

قسمت سیصد و هفتاد و نهم





خانم نصرت از سندج



با سلام

تفاوت فضاگشایی و تحمل

گر شکند پندِ مرا، زفت کند بندِ مرا  
بر طمعِ ساختنِ یارِ خریدار، مرا

- غزل ۳۹ دیوان شمس

روابط من و همسرم با کار روی خود و مداومت در راه معنوی گنج حضور و قبول اینکه مسؤلیت سهم خود را در تخریب روابط به عهده گرفتم، با کمک زندگی بهبود یافت. با فضاگشایی تا حدودی، من به زوایای تیره من ذهنی‌ام در تخریب این روابط، پی‌بردم.

اخیراً من ذهنی‌ام، با نارضایتی به من می‌گفت: «همه‌اش تو داری فضاگشایی می‌کنی و همسرت یاد گرفته که از تو سواستفاده بکنه و به انتظارات و توقعات به حق تو، توجهی نداره!»

این افکار را، من ذهنی به کرات به من تلقین می کرد. ولی جوابش را نمی دادم و به نظرم فضاگشایی در مقابل همسرم را ادامه می دادم. ولی نمی توانستم توقعات و انتظاراتم را از او به «صفر» برسانم.

در زمانی که اصلاً انتظار نداشتم و بر خلاف میل درونیم به فضاگشایی و بی توجهی به انتظارات، به همسرم واکنش نشان دادم، او هم واکنش شدیدتری نشان داد!

آیا آن زمان من دنبال «خریدار» بودم؟ بله، می خواستم همسرم مرا ببیند و به من توجه کند!

خدا را شکر که با پذیرش این لغزش، تا حدودی تفاوت بین فضاگشایی و تحمل را متوجه شدم و شناسایی کردم که من بیشتر تحمل می کردم تا فضاگشایی!

این عجب نبود که کور افتد به چاه  
بوالعجب افتادن بینای راه

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۵۹

این قضا را گونه‌گون تصریف‌هاست  
چشم بندش یفعلُ الله ما یشاست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۰

هم بداند، هم نداند دل فنش  
موم گردد، بهر آن مهر، آهنش

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۱

گویی دل گویدی که میلِ او  
چون درین شد، هرچه افتد، باش گو

-مولوی، مثنوی، دفترششم، بیت ۲۷۶۲

بله، بر خلاف میل درونیم و با حکم قضا، لغزش من صورت گرفت، تا سختی این چالش آنقدر باشد که دیگر دنبال خریدار نباشم. اما آنچه به نظر من و طبق تجربیاتم، تفاوت‌های بین فضاگشایی و تحمل را متوجه شدم:

۱- فضاگشایی را ما انجام نمی‌دهیم، بلکه خود زندگی انجام می‌دهد! به عبارتی در هنگام فضاگشایی، حضور ناظر، بسیار قوی است.

۲- در فضاگشایی خواسته‌ای را در زمان دنبال نمی‌کنیم، بلکه خاصیتی را انجام می‌دهیم که باعث رویش مجدد جنس اصلی مان می‌شود.

۳- فضاگشایی با شادی و رضایت همراه است.

۴- در فضاگشایی، من ذهنی در فضای باز شده، کوچک و کوچکتر می شود.

۵- فضاگشایی حد و حدود و انتهای ندارد.

۶- فضاگشایی، تسلسل فکر را می خواباند.

۷- در فضاگشایی دنبال توجه و تأیید دیگران نیستیم.

۸- اراده و عقل من ذهنی در فضاگشایی کار نمی کند و فضاگشایی به نظر عاقلان، دیوانگی می آید.

۹- در فضاگشایی ایمان داریم، خطری از من ذهنی مان و من های ذهنی دیگر به ما نمی رسد.



نیست کند، هست کند، بی دل و بی دست کند  
باده دهد، مست کند ساقی خمار مرا

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۹

و اما تحمل که نوعی مقاومت درونی است، وقتی اشتهاً به جای فضاگشایی، تحمل می کنیم:

۱- تحمل را من ذهنی انجام می دهد.

۲- ما تحمل می کنیم تا اوضاع، افراد و موقعیت ها را به نفع خود تغییر دهیم.

۳- تحمل با کدورت و سختی و رنجش همراه است.

۴- تحمل باعث بزرگ شدن من ذهنی معنوی نما می شود.

۵- تحمل، تسلسل فکر را زیاد می کند.

۶- تحمل حد و حدودی دارد و زمان انفجار من ذهنی می رسد!

۷- در تحمل از تدبیر من ذهنی استفاده می کنیم.

۸- تحمل شاید تأیید و توجه و قدردانی دیگران را به همراه داشته باشد.

و در نهایت با تحمل به خود می گوییم؛

آه که آن صدرِ سرا، می نهد بار مرا  
می نکند محرمِ جان، محرمِ اسرار، مرا

-غزل ۳۹، دیوان شمس

چه کنیم که بتوانیم، فضاگشایی واقعی بکنیم؟

به نظر می‌رسد باید این آزمون و خطا را بپذیریم و بدانیم، تبدیل به وسیله‌ی ما صورت نمی‌گیرد، بلکه ما درختی هستیم که زندگی در تمام وجود ما ریشه کرده است، باید با او موازی باشیم؛ او کار می‌کند و ما نگاه می‌کنیم، اگر مقاومت کنیم و منقبض شویم او نمی‌تواند در جریان باشد. او بسیار تمایل دارد ما را به آب حیات برساند که دیگر خودمان رشد کنیم. در جریان کار زندگی روی ما، چشم حس را به اطراف دادن و تمرکز روی دیگر درختان، مقاومت محسوب شده و مانع کار زندگی می‌شود. به نظر می‌رسد فضاگشایی در دنیای معنوی مانند اکسیژن در جهان مادیست و زندگی معنوی بدون آن امکان‌پذیر نیست.

که درون سینه شرح داده‌ایم  
شرح اندر سینه ات بنهاده ایم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

با تشکر،  
-نصرت، از سنندج



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه‌ی ۸۶۸، غزل ۸۲۳ و ابیات انتخابی.

به نام خداوند عشق

عمر بر اومید فردا می‌رود  
غافلانه سوی غوغا می‌رود

در این برنامه و غزل، به رسیدن به امید فردای بهتر اشاره دارد که مولانای عزیز "غافلانه" حرکت کردن ما را به سوی آینده آن هم به امید اینکه زندگی بهتری را در زمان مجازی برایمان بوجود می‌آورد را بیان می‌کند، که از طریق غوغا و سروصدای ذهنی، لحظات زندگی زنده را صرف همانیدگی‌ها می‌کند و عمر خود را تلف می‌نماید و این ذهن همانیده نااصل کار، ما را تا لب پرتگاه من‌ذهنی، همراه با افسانه‌سازی‌هایش جلو می‌برد، به امید اینکه وضعیت زندگی‌مان را در آینده سامان ببخشد.

حال امید فردا چه چیزی می‌تواند باشد؟

بس بلا و رنج می‌باید کشید  
عامه را تا فرق را تانند دید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۳

و حال ما به امید رسیدن به فردایی بهتر چه کوشش‌های "غافلانه" و چه جهدهای بی‌توفیق و دردهای ناآگاهانه در من‌ذهنی‌مان انجام می‌دهیم. به امید اینکه بتوانیم فردایی بهتری را بیابیم و زندگی‌مان را در آینده، سامان ببخشیم؛ در حالی که ما با مرکز عدم پا به این جهان هستی نهاده‌ایم و خود را با همانیدگی‌های گوناگون هم‌هویت ساختیم و مرکز خالی‌مان را با چیزهای ساخته‌ی دستمان پر از انباشتگی‌ها نمودیم که فرق این دو را نمی‌توانیم به درستی تشخیص بدهیم.

روزگار خویش را امروز دان  
بنگرش تا در چه سودا می رود

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۲۳

و به امید رسیدن به فردایی بهتر قدر و ارزش زندگی زنده این لحظه را ندانستیم و مسؤلیت بازبینی درونمان را بر عهده نگرفتیم و "غافلانه" از اینکه قدرت زنده این لحظه از هر چیزی قوی تر و ارزشمندتر است که بدانیم عمر و زندگی مان را صرف چه سودایی می کنیم؟

آیا سودا و خیال زنده شدن به خداوند و زندگی را در سر می پرورانیم؟ یا سودای بزرگ کردن و به نمایش گذاشتن هر چه بیشتر و بهتر بودن همانیدگی ها را؟

تویی فرزند جان کار تو عشق است  
چرا رفتی تو و هر کاره گشتی؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۶۰

و به امید رسیدن به فردایی بهتر؛ خود را مشغول کارهای بیگاری و بی‌مزد در من‌ذهنی ساختیم و به افکارمان اجازه دادیم که هر کاره شود و به هر سمت‌وسویی که می‌خواهد برود و "غافلانه" از اینکه ما فرزند خداوند هستیم و امتداد خود او، که کار ما عاشق‌پیشگی‌ست و عاشق نمودن و عشق ورزیدن و با او به وحدت رسیدن.

چیست با عشق آشنا بودن  
به جز از کام دل جدا بودن

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۰۲



و به امید رسیدن به فردایی بهتر در جستجو کردن چیزهای گوناگون و کام دل گرفتن از آنها فرصت‌ها را تلف کردیم و "غافلانه" از اینکه برای کام دل گرفتن و لذت بردن از همانیدگی‌ها، باید از آنها جدا شد و روی خودکار کرد و مسئولیت‌پذیر بود؛ چرا که آشنایی با عشق و تبدیل شدن به خداوند، جدایی از من ذهنی است که کاریست بسیار سخت و دچار.

ششه می گیر و روز عاشورا  
تو نتانی به کربلا بودن

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۰۲

و حال باید بدانیم که ما در برابر من ذهنی‌مان ضعیف هستیم و نمی‌توانیم دست از همانیدگی‌ها برداریم و مرکزمان را عدم سازیم.  
فقط یاد گرفتیم که سطحی‌نگر باشیم و با درون پر از انباشتگی‌ها عبادات ذهنی و سطحی انجام دهیم.

درست مانند کسانی که شش روز بعد از عید فطر، روزه می‌گیرند که هیچ ثمره‌ای برای تبدیل و زنده شدن به خداوند ندارد، یا مراسم عاشورا را برگزار می‌کنند و آن فردی نیستند که در محل پربلا و حادثه بتوانند پایداری و حضور داشته باشند.

سؤالی که مطرح می‌شود این است که:

آیا ما می‌توانیم خود را در فضای درد کشیدن‌های هشیارانه قرار بدهیم و دوام بیاوریم؟

مرگ در ره ایستاده منتظر  
خواجه بر عزم تماشا می رود

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۲۳

و حال باید بدانیم که مرگ منتظر ماست و زندگی کردن در این جهان مادی گذرا است و روزی خواهیم مُرد و این جهان را ترک خواهیم کرد و این حق خدادادی ماست که به شادی اصیل زندگی، دست پیدا کنیم و روزگارمان را با خوشبختی سپری نماییم و لحظاتمان را به بهترین صورت صرف زنده شدن به خدائیت درون و مرکز عدم سازیم و همایندگی‌های گوناگون را نظاره‌گر باشیم نه اینکه دائماً در فکر زیاد کردن و لذت بردن از آنها.

کی نظاره اهل بخردن بُود  
آن نظاره گول گردیدن بود

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۳۲

و باید بدانیم که تماشاچی من‌ذهنی اهل خرید نیست فقط وقت خود را صرف گشتن می‌کند و طالب و خریدار چیزی نمی‌باشد و نمی‌خواهد که روی خود، کار کند؛ درست مانند کسی که یک روز حافظ می‌خواند و یک روز دیگر مولانا و درد طلب و رعایت قانون جبران که همان کار کردن روی خود است را نمی‌خواهد انجام بدهد و خریداری نماید.

گر تو را آنجا برد نبود عجب  
منگر اندر عجز و، بنگر در طلب

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۳

کین طلب در تو گروگان خداست  
زآنکه هر طالب به مطلوبی سزااست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

جهد کن تا این طلب افزون شود  
تا دلت زین چاه تن بیرون شود

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۵

و در نتیجه جای شگفتی نیست که خداوند ما را می‌تواند در اثر فضاگشایی و مرکز عدم به سوی فضای یکتایی ببرد و از من‌ذهنی، رهایی بخشد. حال ما نباید به عجز و درماندگی‌مان در من‌ذهنی نگاه کنیم و این درد طلب و آرزومندی که طالب و عاشق زنده شدن به خداوند هستیم از همان طلب و خواستن خود اوست که در ما به گروگان گذاشته است.

پس بنابراین بایستی در راه زنده شدن به خدائیت درونمان جهد و طلب واقعی داشته باشیم و فضا را باز کنیم و با او به وحدت برسیم تا دل و مرکز ما از چاه همانیدگی‌های من‌ذهنی آزاد گردد.

حکمتت از شه صلاح الدین رسید  
آنک چون خورشید یکتا می‌رود

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۲۳

و حال باید بدانیم که، حکمت و خرد زنده شدن به خداوند از فضاگشایی می‌آید و مرکز عدم نه از سواد و دانش ذهنی؛ چرا که دانش بدون زمینه حضور بسیار خطرناک است و سبب حکمت نمی‌شود. هر چه فضای درونمان گشوده‌تر شود ما از حکمت شه صلاح‌الدین بیشتر بهره‌مند می‌شویم؛ برای اینکه زندگی به صورت یکتا خودش را از همانیدگی‌ها شفا می‌دهد، پس مقاومت و قضاوت‌مان را به صفر می‌رسانیم تا مشکلاتمان را حل نماید. و در پایان، وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است  
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پرانرژی و سالم بمانید.  
خیلی ممنون، خدا نگهدار شما  
-زهرا سلامتی، از زاهدان



خانم نرگس از نروژ



با سلام و عرض ادب.

دل ز تو برهان طَلَبْد، سایه برهان نه تویی؟  
بر مثلِ سایه برو باز به برهان و مترس

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۰۴

در مسیر معنوی، ما تشکیل من‌ذهنی معنوی می‌دهیم که در شرایط بالا آمدن دردها، من‌ذهنی معنوی ما متقاعد می‌شود که ما بر روی خود کار کنیم، ولی باز به روش ذهنی و حتی از ابیات مولانا برای فضاگشایی به صورت ذهنی استفاده کند.

میر شد محتاج گرمابه سحر  
بانگ زد: سُنقر، هَلا بردار سر

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۵



طاس و مندیل و، گل از آلتون بگیر  
تا به گرمابه رویم ای ناگزیز

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۶

بعد از کارهای معنوی که انجام می‌دهیم، با انتخاب استاد و عارف زنده به حضور به‌عنوان راهنما، پرهیز، رعایت قانون جبران، موفق می‌شویم تا حدی فضاگشایی کنیم، ولی هنوز این فضاگشایی ناقص است، چراکه با من‌ذهنی معنوی دو به دو حرکت می‌کنیم.

سُنُقَرُ آن دم طاس و مندیلی نکو  
برگرفت و رفت با او دو به دو

-مولوی، مثنوی دفتر سوم، بیت ۳۰۵۷

مسجدی بر ره بُدُو، بانگ صَلا  
آمد اندر گوشِ سنقر در مَلا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۸

بعد از کارهای معنوی روی خود موفق می‌شویم که هشیاری درون ما به زندگی ارتعاش کند و لحظاتی فضاگشایی را تجربه می‌کنیم و هشیاری بر هشیاری منطبق می‌شود و اما بسیار کوتاه است و فضا بوسیله من‌ذهنی معنوی بسته می‌شود.

بود سنقر سخت مولع در نماز  
گفت ای میر من، ای بنده نواز

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۹

تو برین دکان زمانی صبر کن  
تا گزارم فرض و، خوانم لم یکن

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۰

ما متوجه می شویم طرح ذهنی ما را به زندگی زنده نمی کند، بلکه تنها زندگی است و عدم است که می تواند فضا را در ما گشوده و هشیاری بر هشیاری منطبق شود و لحظاتی موفق می شویم من ذهنی خود را پشت سر بگذاریم و آن را ساکت کنیم ولی این کار ساکت ماندن برای من ذهنی بسیار دشوار است.

چون امام و قوم بیرون آمدند  
از نماز و وردها فارغ شدند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۱

سنقر آنجا ماند تا نزدیک چاشت  
میر، سنقر را زمانی چشم داشت

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۲

گفت: ای سنقر چرا نایی برون؟  
گفت: می‌نگذاردم این ذوفنون

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۳

صبر کن، نک آمدم ای روشنی  
نیستم غافل، که در گوش منی

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۴

ولی باید هشیار باشیم در لحظات فضاگشایی، در فضاگشایی کامل، مانند سایه به دنبال عدم درون خود برویم و حتی از این طرح ذهنی و ابیات نیز باید گذر کنیم و تنها ما باشیم و عدم و باز به تحریک ذهن از فضای گشوده شده خارج نشویم و به تکرار ابیات به طور ذهنی نپردازیم، بلکه باید ناظر بوده و از فضای یکتایی خارج نشویم؛ حتی اگر به صورت ناقص فضاگشایی می کنیم، با نگه داشتن این آگاهی که ذهن ما همواره منتظر خارج شدن ما از فضای گشوده شده است، منبسط شویم و ذهن را خاموش کنیم و به تحریک ذهن به طرح ذهنی خود باز نگردیم، بلکه بدون دلیل و برهان، سایه وار با عدم درون خود بمانیم و انبساط را حفظ کنیم.

در این لحظات ممکن است گفتگویی توسط من ذهنی ما صورت بگیرد که تو به این طریق و با تکرار این طرح باید به حضور بررسی یا فضاگشایی کامل کنی و ذهن به دنبال تصویری است که از فضای گشوده شده دارد؛ در حالی که ما اکنون در فضای گشوده شده هستیم و باید این گفت و گوی ذهنی را خاموش کنیم و با خط کش ذهن کیفیت و بودن خود را در فضای یکتایی نسنجیم و به چیستی و چگونگی و رسیدن و رفتن نیفتیم؛ بلکه بمانیم، ببینیم، فکر نکنیم، نسنجیم و دویی ذهن را متوقف کنیم.

لحظه‌ای لطیف است که حتی ابیات نیز باعث بسته شدن فضا می‌شود، هر چیز به خاطر سپردنی و تکرار کردنی، باعث بسته شدن این فضا می‌شود، تا مرحله‌ای ابیات را تکرار می‌کنیم، ولی در آن کیفیت فضاگشایی، تنها، بی‌فکر، بی‌قضاوت، مقایسه، بی‌سنجش، که آیا این همان گشایش هست؟ این همان فضای یکتایی است؟ باید سکوت کنیم و به شک و تقلید من‌ذهنی نیفتیم و به دنبال برهان برای اثبات فضای گشوده شده نباشیم.

گفت: بی‌برهان نخواهم من شنید  
آنچه گوی آن به تقلیدی گزید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۵

هین بیاور حجت و برهان که من  
نشوم بی حجت این را در زمن

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۶

گفت: حجت در درون جانم است  
در درون جان نهان، برهانم است

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۷

تو نمی بینی هلال از ضعف چشم  
من همی بینم، مکن بر من تو خشم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۸

با تشکر و احترام  
نرگس از نروژ



خانم لادن از کانادا





برنامه ۸۷۳ گنج حضور، غزل ۳۹ دیوان شمس

آه که آن صدر سرا، می‌دهد بار مرا  
می‌نکند محرم جان، محرم اسرار مرا

نغزی و خوبی و فرّش، آتش تیز نظرش  
پرسش همچون شکرش، کرد گرفتار مرا

گفت مرا مهر تو کو؟! رنگ تو کو؟! فرّ تو کو؟!  
رنگ، کجا ماند و بو، ساعت دیدار مرا

صدر سرا، فضای یکتایی، زندگی، آشناترین جان است. انسان قبل از آمدن به جهان مادی، آشنای صدر سرا و محرم جان اصیل خویش و آگاه به اسرار آن بوده است. با ورود به جهان مادی با داشتن ذهن و توانایی فکر کردن، انسان به استفاده غیر اصیل از این توانایی و تزریق هوشیاری به تصاویر ذهنی پرداخته، پرده‌ای از جنس فکر هویت‌دار میان خود و زندگی کشیده و در نتیجه از جان اصیلش دور افتاده، در فراق و جدایی به درد و غم گرفتار شده و به بیان این غزل، دیگر محرم جان و محرم اسرار زندگی نیست.

زندگی هر لحظه در جهت بیدار کردن انسان از این خواب ذهنی، با پیش آوردن وضعیتی، انسان را در مقابل پرسشی قرار می‌دهد. پرسش این است که آیا من که از جنس زندگی و امتداد آن هستم، در این لحظه، آتش هوشیاری نظر و مهر و فر و رنگ بی‌رنگی زندگی را منعکس می‌کنم؟ یا به انرژی آسیب‌زننده‌ی من‌ذهنی ارتعاش می‌کنم؟ انسان این توانایی را دارد که برکت و انرژی زنده‌ی زندگی را از فضای یکتایی که سرای اصلی‌اش هست، به جهان مادی بیاورد. بیان انرژی مرکز جسمی در واقع نااصل کاری و خلاف جهت مقصود زندگی از خلقت انسان است.

صدر سرا، زندگی، عدم، فضای گشوده‌ی درون، اصل ماست، و مقصود خداوند زنده شدن انسان به این هوشیاری است و اتفاق این لحظه ابزار بازی تبدیل انسان به زندگی است.

یار در آخر زمان کرد طرب سازی  
باطن او جد جد ظاهر او بازی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳

مولانا به روشنی به انسان می گوید، هنگام این ناصل کاری به پایان رسیده است. زندگی قصد دارد تا از طریق انسان، طرب سازی کند. ماندن انسان در ذهن و نگه داشتن ذهن من دار و رفتن به زمان روانشناختی، این تبدیل را به تأخیر می اندازد. این لحظه هنگام بیداری از خواب ذهن است.

از نشانه های خواب ذهن، مقاومت و ستیزه در مقابل اتفاق این لحظه است، همچنین چسبیدن به اتفاق از سر من ذهنی و هم هویت شدن با آن، تمرکز روی سبب های ذهنی و غافل ماندن از مسبب، ساختن دام های ذهنی و سرمایه گذاری کردن هوشیاری در آنها. تنها راه نجات از این دام، تابش عشق زندگی یا انرژی زنده کننده ی او بر مرکز انسان است که از طریق فضاگشایی، اطراف اتفاق این لحظه صورت می پذیرد.

اگر نه عشق شمس الدین بدی در روز و شب ما را  
فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را

بت شهوت برآوردی دمار از ما ز تاب خود  
اگر از تابش عشقش نبودی تاب و تب ما را

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۱

مولانا می‌گوید در ارتباط با جهان، با هوشیاری جسمی، نگاه، فکر و عمل نکن. نه هم‌هویت شدن از سر من‌ذهنی و ساختن دامی در هر ارتباط و نه ستیزه و مقاومت از روی جدایی بینی من‌ذهنی، فقط فضای گشوده شده اطراف اتفاق این لحظه باش تا قلمی در دست زندگی بشوی که او از طریق تو بنویسد و فکر کند و عمل کند. این فکر و عمل از سر بیداری و نیکو خواهد بود.

خفته از احوال دنیا روز و شب  
چون قلم در پنجهٔ تقلیب رب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳

مولانا می‌فرماید، جوی پر برکت آبِ هوشیاری، این لحظه در حال گذر است و می‌تواند چهار بعد وجود تو را سیراب گرداند. اگر لباس من ذهنی‌ات را بر وجود هوشیاریت نگه داری نمی‌توانی ازین آب آگاهی و گرم ایزدی بهره‌مند شوی. خرّقه‌ی سنگین و زیان‌آورِ ذهن من‌دار را بینداز تا بتوانی در جوی گرم ایزدی به سبکی و آسانی حرکت کنی و به گلزار فضای یکتایی برسی.

خرّقه جوی گرمم، بنده آن صبحدمم  
کان گل خوش بوی کشد جانب گلزار، مرا

هر که به جوبار بود، جامه بر او بار بود  
چند زیانست و گران خرقة و دستار، مرا

ملکت و اسباب گزین، ماه رخان شکرین  
هست به معنی، چو بود یار وفادار، مرا

همه زیبایی‌های این جهان و هر آن چیزی که انسان در جهان مادی یا معنوی به آن عشق می‌ورزد، زیبایی و معنی‌شان را از زندگی گرفته‌اند. یار وفادار یا زندگی است که معنی به همه زیبایی‌ها و شیرینی‌ها می‌بخشد. بنابراین معشوق اصلی انسان، و جانی که انسان، تشنه یکی شدن با آن است، در صورتهایی که ذهن می‌بیند و می‌شنود و حس می‌کند نیست. مولانا این پرسش را از انسان می‌پرسد و در واقع این مسئولیت را متوجه هر انسانی می‌داند که معشوق اصلی خویش را شناسایی کند.

آنچه معشوقست، صورت نیست آن  
خواه عشق این جهان، خواه آن جهان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۰۳

آنچ بر صورت تو عاشق گشته‌ای  
چون برون شد جان، چرایش هشته‌ای؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۰۴

صورتش بر جاست، این سیری ز چیست؟  
عاشقا، واجو که معشوق تو کیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۰۵

نیست کند، هست کند، بی دل و بی دست کند  
باده دهد، مست کند، ساقی خمار مرا

انسان در من ذهنی نمی تواند خود را از دام ذهنی رها کند، فقط زندگی می تواند انسان را نسبت به ذهن من دار، بی دل و بی دست گرداند، نسبت به من ذهنی نیست و نسبت به هوشیاری اصیلش هست و زنده کند و باده‌ی مست کننده‌ی خودش را به وجود انسان بریزد. مولانا از زبان انسان به من ذهنی می گوید، تو باید ساکت در کنار بنشین، آشوب و حيله‌گری نکنی، مرا وادار به خودنمایی نکنی و پندار کمال را در من ایجاد نکنی زیرا این آسیبها بند مرا در ذهن، محکم تر می کند.

من ذهنی دائماً دنبال خریدار برای نمایش خویش می گردد. دنبال خریدار گشتن یعنی دید جدایی و دویی، یعنی پندار کمال داشتن و فکر و عمل در جهت نشان دادن برتری و جدایی خود. مولانا می گوید اتفاق این لحظه را سبب نگیر، اصل سبب که صدر سرا یا زندگیست را بطلب تا خود او تو را از بند خوابِ ذهنی و همه عوارض و آسیب‌هایش رها سازد.



ای دل قلاش مکن، فتنه و پرخاش مکن  
شهره مکن، فاش مکن، بر سر بازار، مرا

گر شکند پند مرا، زفت کند بند مرا  
بر طمع ساختن یار خریدار، مرا


بیش مزن دم ز دوی، دو دو مگو چون ثنوی  
اصل سبب را بطلب، بس شد از آثار مرا

با سپاس و احترام  
-لادن از کانادا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**